

سفر به نیمه‌ی دیگر خود

(دوتک‌نگاری درباره‌ی افغانستان)

نویسنده: علی نورآبادی

عنوان: سفر به نیمه‌ی دیگر خود
(دو تک‌نگاری درباره‌ی افغانستان)

نویسنده: علی نورآبادی
ویراستار: سحر لطفعلی

گرافیک: علیرضا زمانی

شابک: ۷۸-۰-۵۳۳۶-۶۲۲-۹۷۸

نوبت چاپ: اول- ۱۳۰۲

شمارگان: ۲۰۰ نسخه

تمام حقوق چاپ و نشر، محفوظ و متعلق به نشر صد است.

تهران - خیابان انقلاب اسلامی - بین خیابان ابوریحان و
خیابان فلسطین - پ. ب. پست سروش پلاک ۲ - واحد ۱
شماره تماس: ۰۲۱-۶۶۴۷۰۱۶

سرشناسه: نورآبادی، علی، ۱۳۵۴ -
عنوان و نام پدیدآور: سفر به نیمه‌ی دیگر خود (دو تک‌نگاری
درباره‌ی افغانستان) / نویسنده علی نورآبادی.

مشخصات نشر: تهران: نشر صد، ۱۳۰۲.

مشخصات ظاهری: ۲۲۲ ص. ۱۳×۲۱ س.م.

شابک: ۷۸-۰-۵۳۳۶-۶۲۲-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی: فیا

عنوان دیگر: دو تک‌نگاری درباره‌ی افغانستان.

موضوع: نورآبادی، علی، ۱۳۵۴ - - سفرها

موضوع: نورآبادی، علی، ۱۳۵۴ - - خاطرات

موضوع: سفرنامه‌های ایرانی - - قرن ۱۵

Travelers' writings, Iranian -- ۲۱st century

موضوع: افغانستان - - سیر و سیاحت - - قرن ۲۱ م.

۲۱st century -- Afghanistan -- Description and travel

رده بندی کنگره: D۳۵۲

رده بندی دیویی: ۹۵۸/۱۰۴۵

شماره کتابشناسی ملی: ۹۲۸۳۱۲۷

اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیا

فهرست

۷	مقدمه
۱۷	سفر اول: سفر به نیمه دیگر خود
۱۱۷	سفر دوم: دو برادری که همسایه شدند
۳۲۳	سفر سوم: سفرنامه تصویری



مقدمه

"پیاده آمده بودم، پیاده خواهم رفت..."

نخستین آشنایی جدی من با افغانستان در دوره دانشجویی بود. نمی دانم کتاب "پیاده آمده بودم..."، مجموعه اشعار "محمدکاظم کاظمی" چگونه به دستم رسیده بود اما شعرهایش به شدت به دلم نشست و بسیاری از آن ها را حفظ کرده بودم. اشعار آن با فضای بعد از جنگ و دهه ۱۳۷۰ هم خوانی زیادی داشت و از آن ها در نمایشگاه ها و نشریه های دانشجویی استفاده می کردیم. البته در آن زمان نمی دانستم محمدکاظم کاظمی افغانستانی است، این را بعداً فهمیدم. وقتی فهمیدم کاظمی افغانستانی است، شگفت زده شدم و با نگاه تازه ای کتاب و دیگر اشعار او را خواندم. همین کتاب، نقطه آغاز جستجوی بیشتر من درباره افغانستان شد. در این جستجوها کتاب "برچه های سرخ، کوچه های سبز" به دستم افتاد. مطالعه این کتاب که شامل یادداشت های سفر "رضا برجی" به افغانستان در بحبوحه ی جنگ های داخلی است، علاقه ام به این کشور را دو چندان کرد. این مقدمه کوتاه جای پرداختن به تاریخ افغانستان نیست اما تاریخ معاصر افغانستان نیز مانند بسیاری دیگر از کشورهای آسیایی و آفریقایی با استعمار،

گره خورده است. بدون شک، ثروت و طلای مستعمرات تأثیر قاطعی در صنعتی شدن و پیشرفت کشورهای غربی از جمله انگلیس داشت. افغانستان بر سر راه شبه قاره هند قرار داشت و هند، در گران‌بهای مستعمرات انگلیس در قرن بیستم بود. هند، لقمه چرب و شیرینی برای انگلیس بود بنابراین از هیچ کوششی برای نرسیدن دست دیگر کشورها به این لقمه دریغ نداشت. خط‌کشی‌های وزارت خارجه انگلیس و تقسیم کشورهای منطقه از مهم‌ترین سیاست‌های این کشور برای جلوگیری از رسیدن رقیبان به هند بود. وقتی که انگلیس دوره‌اش تمام شد و از هند رفت؛ مرزها تثبیت و کشورهای جدیدی مانند: افغانستان، پاکستان، بنگلادش و غیره روی نقشه آسیا پیدا شد. هرات کنونی که دومین شهر بزرگ افغانستان است، قبل از این خط‌کشی‌ها ربع شرقی ولایت خراسان بزرگ محسوب می‌شد؛ وقتی که، خراسان هنوز تکه تکه نشده و در پنج کشور ایران، افغانستان، ترکمنستان، ازبکستان و تاجیکستان قرار نگرفته بود. خط‌کشی‌هایی که با دست‌های آلوده‌ی استعمار انگلیس در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ صورت گرفت و همین خط‌کشی‌های خیانت‌آلود، آغاز بحران‌ها و جنگ‌ها در منطقه‌ی آسیای میانه شد که یکی از آن‌ها جنگ‌های افغانستان است.

بعد از انگلیس، ابرقدرت شرق با زور وارد تاریخ افغانستان شد. تاریخ جدید افغانستان با تجاوز شوروی آغاز می‌شود. شوروی ابتدا با تشکیل حزب و روی کار آوردن دولت دست‌نشانده کمونیستی در امور افغانستان دخالت کرد و سپس زمانی که از این دولت وابسته کاری برنیامد در دی ۱۳۵۸ (دسامبر ۱۹۷۹) از مرز شمال گذشت و با تانک‌های خود به سمت کابل پیش تاخت. افغانستان چه از نظر سیاسی و حزبی و چه از نظر قومی و مذهبی، هیچ‌وقت کشور متحدی نبوده است اما تجاوز شوروی همه‌ی گروه‌ها و اقوام این کشور را متحد کرد و قیام مردمی

زیر پرچم مجاهدان، علیه متجاوزان شکل گرفت. مجاهدانی که با دست‌های خالی، ماشین جنگی ابرقدرت شرق را تحقیر کردند.

مجاهدان با اتحاد و برادری، ابرقدرت شرق را بعد از ۹ سال جنگ به زانو درآوردند و از کشور خود بیرون کردند اما همین که دود جنگ فرونشست برادران با هم نساختند و به جان هم افتادند. برادرکشی آغاز شد و جنگ با خارجی به جنگ خانگی تبدیل شد. مجاهدان، سخت مشغول دوئل با یکدیگر برای صندلی قدرت بودند و حواس‌شان به گروه ناشناسی نبود که اسمش کم‌کم به گوش‌ها می‌خورد. طالبان که بود و از کجا سربرآورده بود؟ کسی زیاد درباره‌ی این گروه نمی‌دانست اما از جنوب افغانستان به سمت پایتخت پیش می‌آمد. مجاهدان دیروز در پایتخت، مشغول خانه جنگی بودند که طالبان کابل را گرفت و از جاده مواصلاتی شوروی به شمال پیش رفت. به جز برخی مناطق کوچک مانند دره پنجشیر، سراسر کشور به دست طالبان افتاد و دوره اول حکومت این گروه آغاز شد.

دوره اول حکومت طالبان حدود پنج سال (۱۹۹۶ تا ۲۰۰۱ میلادی) طول کشید و این گروه با عنوان "امارت اسلامی افغانستان" تقریباً بر سه چهارم افغانستان مسلط بود. در این دوره، تنها کشورهای پاکستان، امارات متحده عربی و عربستان سعودی طالبان را به رسمیت شناختند. مردم افغانستان ابتدا به این گروه خوشبین بودند و فکر می‌کردند، آن‌ها می‌توانند به جنگ‌های داخلی پایان دهند. اما تندروی‌ها و سخت‌گیری‌های طالبان جایی برای این خوشبینی نگذاشت. پیدایش و ورود اصطلاح "اسلام طالبانی" به ادبیات سیاسی و مذهبی جهان حاصل این تندروی‌ها و افراط‌ها بود. پاکستان و عربستان از حامیان اصلی مالی، تشکیلاتی و عقیدتی طالبان بودند. حتی برخی‌ها "اسلام طالبانی" را نسخه غیر عربی "اسلام وهابی"

عربستان می‌دانستند. تیرباران و به شهادت رساندن ۸ دیپلمات و یک خبرنگار در کنسولگری ایران در ۱۷ مرداد ۱۳۷۷ (۸ آگوست ۱۹۸۸) در مزارشریف از دیگر اقدامات طالبان در این دوره بود.

شهریور ۲۰۰۱، برج‌های دوقلوی تجارت جهانی در منهتن نیویورک با حمله تروریستی فروریخت. ماهیت این حمله هنوز به صورت کامل روشن نشده است اما اسامه بن لادن به عنوان مظنون اصلی معرفی شد. آمریکا حداقل برای تسکین افکار عمومی داخلی خود به دنبال مقصر می‌گشت و به فکر انتقام افتاد. وقتی که تصمیم جنگ گرفته شده باشد پیدا کردن بهانه برای حمله سخت نیست. این بار نیز مبارزه به تروریسم و آزادی مردم افغانستان از ظلم و ستم طالبان دستاویز جنگ شد و آمریکا ۱۵ مهر ۱۳۸۰ (اکتبر ۲۰۰۱) به افغانستان حمله کرد؛ حمله‌ای که تصور نمی‌رفت زیاد طولانی باشد اما دهه ادامه یافت. هنوز رد پای خونین ابرقدرت شرق در دهه ۸۰ میلادی در افغانستان کور نشده بود، که ابرقدرت غرب قدم بر جابای شوروی گذاشته و به سرنوشت تلخ او گرفتار شد. در ۲۰ سال حضور آمریکا در افغانستان، دو رئیس‌جمهور، دولت تشکیل دادند؛ حامد کرزی و اشرف غنی. هر دو تبعه‌ی افغانستان بودند اما همه زندگی‌شان را در آمریکا و اروپا گذرانده بودند. نه جنگی برای مردم‌شان کرده و نه زخمی برداشته بودند. آن‌ها همان قدر با مردم بیگانه بودند که مردم با آن‌ها. اشرف غنی در آخرین انتخابات ریاست جمهوری تنها یک میلیون رأی آورد؛ ۱۹ میلیون نفر در افغانستان واجد شرایط رأی دادن بودند که تنها یک میلیون و ۹۰۰ هزار نفر در انتخابات شرکت کردند. ۲۰ سال می‌گذرد و دولت‌ها در آمریکا می‌آیند و می‌روند تا اینکه نوبت به جو بایدن دمکرات می‌رسد. او در شعارهای انتخاباتی‌اش حضور آمریکا در افغانستان و عراق را خسارت بار و پرهزینه می‌داند. سرنوشت مردم افغانستان در کنگره تعیین

می شود و رئیس جمهور، خروج آمریکا را از این کشور اعلام می کند. آمریکا برای چه به افغانستان آمده بود؟ برای مبارزه با تروریسم و آزادی مردم از سلطه ی طالبان. اما اکنون دوباره مردم را به دست طالبان می سپارد و شتاب زده خارج می شود. اما سهم مردم مظلوم افغانستان از این رفتن ها و آمدن ها چه بود؟ هیچ؛ جز قتل و کشتار و ویرانی. از ظلمی به ظلمی دیگر و از ستمی به ستمی دیگر.

طالبان، شکست خورده و عقب نشسته اما از بین نرفته بود. آن ها از سال ۲۰۰۶ بار دیگر به بازآرایی و بازسازی خود پرداختند. در این ۲۰ سال نیز مردم، طعم سلطه ی آمریکایی را چشیدند. طالبان دوباره از جنوب، شهر به شهر و ولایت به ولایت پیشروی کرد و توانست در مدت چند ماه بر سراسر افغانستان مسلط شود. این بار نه از مجاهدان خبری بود و نه از احمد شاه مسعود و نه از مقاومت های مردمی که در برابر آن ها بایستد. پس از سقوط کابل در ۲۴ مرداد ۱۴۰۰ (۱۵ آگوست ۲۰۲۱)، طالبان دوباره در افغانستان حاکم شد. پنجشیر افسانه ای نیز در کمتر از چند روز به دست طالبان سقوط کرد. سقوط سریع دره پنجشیر نشان داد که با اسم نمی شود پنجشیر را حفظ کرد و احمد مسعود، احمد شاه مسعود نیست. باید جنگید و از اسم به تنهایی کاری ساخته نیست هر چند که این اسم، بزرگ باشد. پنجشیر را با احمد شاه مسعود می شناسند، چون او ۲۰ سال جنگیده و در همین دره، جلوی شوروی و طالبان ایستاده بود. پنجشیر تسخیرناپذیر مانده بود هم برای شوروی و هم برای طالبان دهه ۹۰، چون شیری در آن می غرید. اما این بار، پنجشیر فقط یک دره ی خالی بود و شیری در آن نمی غرید. پنجشیر به دست نیروهای طالبان افتاد اما گروهی از مردم هنوز هم در کوه های اطراف پراکنده بودند و یا به روستاها پناهنده شدند.

البته خروج شتاب زده ی آمریکا و تسلط طالبان بر اساس توافق پنهانی آن ها بود؛

توافقی محرمانه که هنوز کسی چیزی از مفاد آن نمی‌داند. وقتی که آمریکا بعد از دو سال مذاکره با رهبران طالبان در دوحه‌ی قطر به توافق رسید، حضور سربازان آمریکایی و ناتو بلااستفاده شد و باید به منطقه‌ی دیگری منتقل می‌شدند.

سوال اصلی این بود که چرا مردم مانند دهه ۹۰ هیچ مقاومتی در برابر طالبان نکردند؟ مردم چه باید می‌کردند؟ یا باید سلطه و تحقیر خارجی را می‌پذیرفتند که نتیجه‌ای جز کشته و زخمی شدن و آوارگی در طول ۲۰ سال نداشت؛ یا باید از دولت اشرف غنی دفاع می‌کردند و این درحالی بود که چند ماه جلوتر با عدم مشارکت در انتخابات ریاست جمهوری، به او و دولتش نه گفته بودند. و یا باید به استقبال طالبان می‌رفتند، طالبانی که هنوز از نام و سابقه‌اش می‌ترسیدند. بنابراین مردم، سکوت کردند و طالبان در خلاء قدرت، قدرت را به دست گرفت.

اکنون با سه چهره از طالبان روبرو بودیم؛ طالبان قدیمی دهه‌ی ۱۹۹۰، طالبان رسانه‌های غربی و طالبان جدید که می‌آمد. مخاطبان جهانی و حتی خود مردم افغانستان نیز تفاوت این سه را نمی‌دانستند. طالبان قدیم مساوی بود با افراط‌گرایی، خشونت، زن‌ستیزی و مخالفت با حقوق بشر و آزادی. رسانه‌های غربی تلاش می‌کردند بین طالبان قدیم و جدید، همسان‌سازی کنند. طالبان، طالبان است و بین جدید و قدیم آن تفاوتی نیست. اما طالبان در این مدت سعی کرده است چهره جدیدی از خود به جهان و از جمله همسایگان ارائه دهد. هر چند که حضور خبرنگاران مختلف در میانه‌ی درگیری‌ها، چهره‌ی جدیدی از طالبان به نمایش گذاشته است اما چهره‌ی طالبان جدید هنوز مبهم است مردم جهان نمی‌دانند با کدام چهره از طالبان روبرو هستند؟ هنوز سوالات زیادی درباره طالبان جدید وجود دارد. طالبان چگونه توانست به سرعت پیشروی کند و دوباره بر سراسر افغانستان مسلط شود؟ چرا مردم افغانستان مانند دهه ۹۰ در مقابل این

گروه مقاومت نکردند؟ امارت اسلامی طالبان چگونه حکومتی است؟ طالبان با مردم و به ویژه با زنان و جوانان چگونه رفتار خواهد کرد؟ طالبان درباره‌ی آزادی مذاهب، آزادی اقوام، آزادی عقیده و آزادی‌های مدتی چگونه می‌اندیشد؟ آیا طالبان همان داعش است؟ تفاوت‌های فکری و رفتاری طالبان با داعش در چیست؟ آیا اسلام طالبانی با اسلام تکفیری داعش اشتراکاتی دارد؟ طالبان با وهابیت چه نسبتی دارد؟ آیا باید از طالبان جدید مانند طالبان دهه ۹۰ ترسید؟

افغانستان کشور قومیت‌ها و مذاهب است. آمار دقیقی وجود ندارد اما اهل سنت و شیعیان دو مذهب اصلی افغانستان هستند. طالبان از قوم پشتون و اهل سنت هستند و شیعیان از پاکسازی مذهبی می‌ترسند. شیعیان که با سیاست‌های پشتون‌گرایی افراطی دولت ۶ ساله‌ی اشرف غنی بیشترین آسیب را دیده بودند، از تشدید این سیاست‌ها در دولت جدید طالبان می‌ترسند. اما فعلاً بسیاری از این نگرانی‌ها با مذاکرات روحانیان شیعه با سران طالبان تاکنون برطرف شده است. شیعیان، بیانیه دادند و سیاست بی‌طرفی را برگزیدند. آن‌ها قطعاً آمریکا و سلطه خارجی را نمی‌پذیرفتند و طالبان نیز هنوز ناشناخته بود و از دولت آینده‌ی آن‌ها چیزی نمی‌دانستند. مهم‌ترین خواسته‌ی شیعیان به رسمیت شناخته شدن مذهب شیعه در قانون اساسی آینده افغانستان و تأمین و تضمین امنیت شیعیان بود. به هر حال افغانستان با همه‌ی اختلافات و مشکلاتش، کشوری سنتی و اسلامی بود و مردم آن قطعاً غربی‌سازی را تحمل نمی‌کردند؛ سیاستی که در دوره‌ی اشرف غنی پررنگ‌تر شد. کشوری که هنوز زنانش برقع می‌پوشند، برگزاری شوهای مد و لباس و جشنواره‌ی ملکه‌ی افغانستان را نمی‌پذیرند.

افغانستان کشوری ساده و بدوی اما با مسائلی سخت است. شاید سختی آن در همین سادگی و بدویت بیش از حد آن باشد. ابرقدرت‌ها که قدرت خود را

در ماشین جنگی سنگین و پیچیده می‌بینند، به اشتباه خیال می‌کنند به راحتی می‌توانند چند روزه افغانستان را تسخیر کنند اما خود به تسخیر آن بدویت در می‌آیند. اکنون افغانستان است و طالبان. اولین اولویت طالبان امروز، کسب مقبولیت داخلی و مشروعیت بین‌المللی است. طالبان، تشنه‌ی به رسمیت شناخته شدن از سوی دیگر کشورهاست اما هنوز هیچ کشوری طالبان را به رسمیت نشناخته است. طالبان هنوز پدیده‌ای ناشناخته است و قضاوت درباره‌ی این گروه زود است. طالبان، مشارکت سیاسی همه‌ی گروه‌ها و اقوام را در ساختار قدرت آینده افغانستان وعده داده است، باید منتظر ماند و دید. اما مردم خوشحالند و نگران؛ خوشحال از رفتن متجاوزان و برقراری امنیت و نگران از آینده مردم، مضطربند و منتظر؛ مضطرب از بلا تکلیفی و منتظر که چه خواهد شد؟

سال‌ها گذشت اما آن علاقه‌ی قدیمی به افغانستان همراه بود. بعد از اتمام دانشگاه و خدمت سربازی، حالا که خبرنگار شده بودم، همیشه دنبال فرصتی برای سفر به افغانستان بودم. اخبار و تحولات افغانستان را در رسانه‌ها دنبال می‌کردم اما همه‌ی این‌ها شنیدن از دور بود و لطفی نداشت و جای دیدن را نمی‌گرفت. قبل از سفر برای تحقیق بیشتر با هرکس که مشورت می‌کردیم با تعجب، تحذیرمان می‌کردند و هشدار می‌دادند؛ سفر به افغانستان! خطرناک است نروید، شهرها امنیت ندارد، چه عجله‌ای دارید بگذارید اوضاع که آرام‌تر شد، بروید. انکار نمی‌کنم، اولین سفر خارجی‌مان بود و دلهره داشتیم اما نمی‌ترسیدیم. اگر می‌خواستیم به این هشدارها گوش کنیم سفرمان به افغانستان هیچ‌گاه سر نمی‌گرفت. چون اوضاع افغانستان در ۵ سال اخیر هیچ‌گاه آرام نشده و نبوده است. افغانستان به همین خاطر در نیم قرن اخیر همیشه بخشی از اخبار رسانه‌های جهان بوده است. افغانستان برای ما فقط یک کشور همسایه نیست

مانند دیگر همسایگان، پس باید رفت و آن را دید. اگر درباره‌ی کشورهای دیگر اولویت با روابط سیاسی و اقتصادی است؛ اولویت ما برای افغانستان، روابط فرهنگی و تاریخی است پس باید رفت و آن را دید. افغانستان، نیمه دیگری از خود ماست پس باید رفت و آن نیمه را دید. این‌ها و ده‌ها دلیل دیگر موجب شد تا بر همه‌ی آن تردیدها و هشدارها غلبه کردیم و راهی افغانستان شدیم. گرفتن روایت هم بسیار راحت بود و دو سه روزه آماده شد. برای همین وقتی گذرنامه‌ام را با مهر افغانستان از سفارت این کشور در خیابان پاکستان گرفتم اصلاً حس سفر به یک کشور خارجی را نداشتم.

این کتاب شامل دو تک‌نگاری از دو سفر به افغانستان است. سفر نخست، کاملاً شخصی و زمینی بود. اما سفر دوم، سفر رسمی و دولتی بود و به همراه هیئتی از وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و به دعوت مسئولان فرهنگی افغانستان عازم این کشور شدیم. / اردیبهشت ۱۴۰۱ /

